

رساله چهل کلمه در آداب مکالمه بفارسی

خالص

الرساله فی آداب المکالمه والمحادثه

الحکمة العملیه



١

فه سامِ شالشِ یارلیم مزدام

پس از ستایش جهان خدیو پاک خدای **روشه**

که این صحیفه پیکر سراسر پر چون از نادانی و دور از نهفت دانی

بارستیها بیرون چنین بستند داین خجسته استوار نالکه زیور — رستها / نهفته و راز

مهم آراسته اندوا فروزهای دلخوش پیراسته آنگاه که هم — بایسته / در خور و سزا

١

فرهنگ / ادب و رسم — فرزانه پس این فرهنگ را دهخدا بخشید امید که خوب اثر ان

نوآموز از این اندرزهای بسا نکو و عالی پرهیزد اگر گوش

پنیش پژوه / طالب البصیر — هوش را خرد سوار و دل را گشاده بی آزار و نیز بینش پژوه سر اندر آورد

گوهر دانش از فروغ بخش دید الم گرامی

که خداش در ونفاهد الا او و دنیا پرورش مجیس خداگاش

فلان پور شاگام راه

کسی کز نژاد و گهر والا باشد ○ و دیگر سخن پرهنر دارد

ازانکه اندیشه نارد گمانی درش می بگنجد او را

نه نشستی بجز نزد آنکه گویند اندر او گذارش دهد بار

که با آدمی سرانش فرو افتد کار پس آن سخن درخواهد جهد پرسی

نوشته ساز و کار اندر گرفتش کار شد ○ هنگام سخن بخشیدن

همی گرد و چون آموزش بیک و خستگی نهد و رو بر هر

بانگ
خیزد

سوی تیر چنانکه گمان رفتگانی والا در شد است

گویند را سخن زمین گوی بکنند و از میان برد اگر چند خواستش

آنی بود ○ درس سخن نو شد که داند ارزش آن الاسده است

و تواند در گاه شگفتگی ارزی اخبار فهمید که پند آید اندر

بر آن داستان خوش و آنکه دلکش هوشش گذشته جز اندر

گوشش رسید ○ در نقش راه های کفر و کو و کو کنند

باد ید
خاطر

لابه
عشق

۷

ولایتی بهمن بخورد و بپرورد ۞ مجمع شش صد و ده

اگر نقشی نه در پیش داشتی کاش همه شهر را بی خبر دانید

اینکه نیز خواهد کرد دستی باید دعیه‌ای آشوبد ۞

اگر جنسی که استر و افسانه‌ها در هم زند اسب نو برید

۞ لاغ و لاغر که خند آید خوشه‌ای سر دو گوشه دارد

اگر دشمنی آید و کینه آن نیز ببرند ۞ دیر آشوب حسنین از آن سر جمع

لاغ
هزل و مسخره

وثره
مخصوص

۸

چنانکه در شهر ولایت ما چه خوانده نعل لوح کسی را چو چشم بسته

چه زآن ۞ ولدان لعل گوش کاه دو نیم رستی

گنان رگیر در انجام رسیدن آنها دو دست شد و ز بهشتی اسملا گستر باغ

از آن چه بعضی از شمار بهر اسد آن آخر انبعد شکوه خلوت آن قدر

خود کسی ازش شد ۞ آنچه بشر ازو فروشد

که خودانه نعلی چون نی انگشتر و انگشتی دانه و شکر

هراسد
بتنبان

چو بر یاران خوشش گاه خنده و هم داشتی حال از هر ایجز انها اکرده است

مکن بس به چهاره که انگشت تهم ز نبید بر نام اسیر و الکن اراست

نخواهد کرد گوشت ... خورد و بال زاله

ز دستی کو دستش خویش از دل بخورد جنبک رهی قرا چاره که چه کار

مرا دادی شاه چنگال بر پیش ... آورد ... در دام

که از پیش الکن جدا شد — خودم ماند و خویش تنها

اگر جدی کاه خوش زنانه اندر گفتش تخم امید همی بیشی

ز دیگر بیا نکو دو دانش که گفتم چه گشت که گفتم رسیدی نه

که از پیش خود چنان اسیر — دو گفتش چه چیز پاک کرد

همه را نیز گفتش چه نگاه کرد خوش آید چنها و شهمای کو کو ایست

و دیگر نیک ... تخم گوشت ... اندر ... رسید شیر خویش ...

روز انتها که گفت شد شاه ... شد

پوزش: اعتذار

از شهنشاهی هزار اپر الکند بشنید جنگ هم پوزش

بنیاد کسان او عن دانسته ما و شمردن و یگانگی او حبس

کشیدن که جنبش طاوس گرگ گیتی را گر گهد ○ اگر هیچ افتد که خواهد

بزه: گناه و عیب

از آن که سکوابی نزد هیچ پیش دلیل گهم ارجمند را انجامی زشت

نخواند و گفتار های نیخار یا بود و آنگه کرد از آن رنگ تابد

ایلد از خویش فزاینده و نکوهش گوید تا خبر نزد اوبا نزد

و مهر نهانی با رضی نهد ○ در جهانی نشر اگر

چند از اکبر دیگری بیدری مع چنانک شایسته گمان تو همه سخن را

میگوید و تیر و راه نشانه نهد و گوید اگر تو بی جگر آرزد

کماهش: کم و بیش

و از خویش دو کماهش چون نیستش ضد اندر شمار شکند و چون

نکوهش: بدگوئی

لیها ○ نکوهش مر او را به کالای خود کنند

نیازی: محبوب

و دیگر دانه نخست نگهش همی چگونه اندر وشانه که تیغ فرقه

و شاد گردند ◯ چون سرگذشتی را نخواهد گرانند

تا توانند بگوش همی پوانند

که بسگوی سخن مردم بلاد خود را رسوا نشود و باید چیز نگوید (بس گوی / پرگوینده)

که پیش هوشمند شاه گفت و گفتار را ادا کرد اوراند

دو چیز سازی آن چند چه که از درگفت با هر دو سوی نشنید را (درگفت / سخن)

خواهش نفس شد که خموشی گزینید چه نهان را که در دهانی ◯

و فراخی از فرخ خود و بخشش یاران دهد ◯

از آنکه سخنی آغاز و سرانجام آن را سپند اگر خواهد

نگوید پس آنکه سخنی گفته تا گاه بد نگشت چیزی افزاید

که زیان این کار پیدا شد ◯ از چیزی که او را آن بهره

رها پراهنی و ردمی بهوی آنچه نیکان سخن روا نبود (ناروا)

◯ در خر آهسته و آرام باشد آن چند که گمان برد

چون انگیزش خیزش گری نماند هرچه پوشید تن بار کالبد آزرم نگار شد

تا توانگر کار زبان آلاید بیش گاوش نگسلند ◯

که نشان مهر و توانست ◯ انگارش خیزهای همبستی و شناخت

و تا به هنگام دبستان کار آگه بشد و بنگاه خود داند و انگیزد

که گوید ز اند ◯ خورش از آلابتی آوا ساند ◯

از انگیزش خیزش گمناک انگیزش اگر چه آن دهد به بهره چه بنگر ز آوردیک

گریز
چاره جستن

آزرم
حیا

کاوش
تفحص و جستجو

اگر
حرف تردید و ...

و دو رویه کنند به ◯ تخت ز الیچان پیش سند

انجام

که با آغاز بانه

رایش روش گفتنی فرهنگ آغاز بسیار سرود آنکه اگر هم

از آنچه را گزارش خواهد در بنی چند کاغذ انجام باید

فزانه آگاه سخن گرتر ◯ و دانشمندان و خرد دار را

بر سالی همینها که شمارد آرم یاد دستی چو خیز آن آغاز آگاهی

تا که شیوا و خوش آیند و زیبا بسر و این ها الکون

بسته شد خداوندا سرانجام همه کارها رخنه گرداد

بنده
گاه

بمنّه تعالى

تمّت هذه الرسالة الشريفة ۞ والمقالة اللطيفة

في آداب المحادثة وأخلاق المكالمة والمؤانسة وهي

وإن كانت وجيزة تكون عند أولي الأبصار

عزيزة ۞ ومن لطائفها التخلّص من عبء اللغة

الفارسيّة الدريّة ۞ وهي كما ترى من غير عارية

لعمري ما هي إلّا نكتة الأدب ۞ ولباب اللبّ

وإنسان عين الإنسانيّة ۞ وأسوة المتأدّبين

تجلب القلوب بغرائبها وتجليها وتشوّق الأبصار

فرائنها وتجلّيها ۞ وفّقنا الله اللطيف العلي

العلم بها بلطفه الخفی ۞ و قبضه الجلی

آمین یا رب العالمین

این رساله شریفه و نسخه عزیزه که احسن اختصار و کمال الفقر

و قدر معانی آن محتوی بر اکثر تصنیفات این بنده درگاه

به جهت پیشکش حضور مبارک حضرت سرکار جلالت و حشمت مدار

مقرب الخاقان مقرب السلطان نخبة الوزراء الفخام و الامراء العظام

بندگان آقای میرزا محسن خان منشی خاص حضور همایونی دام اقباله العالی

نگاشته کلک شکسته بنده درگاه محمد حسین منشی نوری عفی الله تعالی عنه

که بود و کان ذلک فی شهر جمادی الاولی

سنه ۱۳۰۴